که زینهاری باشند منسوب بذمه یعنی عهد و پیمان **باب الراء مع الالف** رؤیا بالضم و سکون همزه
خواب دیدن و آنچه در خواب بیند ربا بالکسر زیاده شدن و نشو و نما کردن و زیادتی گرفتن
در دام بیع رثا بالکسر مرثیه گفتن مرده را و محاسن او را شمردن در شعر و جز آن رجا بالفتح
امیدوار شدن و کنار چیزی و بمعنی نیز آمده رجی بالضم بازگشتن رحی بالفتح آسیا و رحضا
بالضم و فتح خاء عرق تب رخا بالفتح فراخی عیش و بالضم باد نرم ردی بالفتح هلاک شدن رداد
بالکسر چادری که بر دوش گیرند ردو بالکسر یار ردایا مهتها جمع رزیة رذو بالضم مصیبت رشا
بالکسر رسن و منزلیست از منازل قمر و بالفتح و بفتحتین آهو بره رشی بالضم والکسر جمع رشوة
رضی بالفتح خوشنودی و ضامن و محب و لقب علی بن موسی رضی الله عنهما رضوی بالفتح
کوهیست بمدینه رعنا زن خویشتن آراستن راعنا یعنی مراعات کن ما را صحابه این لفظ
کرده بحضرت پیغمبر صلی الله علیه و سلم خطاب میکردند و یهود آن لفظ تغیر داده راعینا میخواندند یعنی
شبان ما حق تعالی صحابه را نهی کرد که دیگر بار باین کلمه خطاب بحضرت نکنند بلکه انظرنا بگویند
رعایا محکومان و نگهداشته شدگان رعاو بالکسر شبانان رعی بالکسر گیاه رغاء بالضم
آواز کردن شتر و آواز شتر و شتر مرغ و کفتار رفاء بالکسر اتفاق نمودن و پیوند نمودن رفو
بالضم نکو کردن دریدگی جامه را و پوستین بچیزی رقوء بالضم ایستادن اشک و خون و بفتحتین
ایستادن اشک و خون و آنچه بر جراحت بندند تا خون ایستد رقشاء بالفتح مار بیسه و چیزی
که شتر مست از گلو بر آرد و آن را شقشقه نیز گویند رمضاء بالفتح ریگ گرم که چون پا بر آن
نهند بسوزد رواء بالضم دیدار و خوبی منظر و بالفتح سیرابی و بالکسر سیراب شدگان و رستنی که متاع
بر شتر بدان بندند و نیز جمع رهاء بالفتح زمین فراخ و بالفتح والضم قبیله ایست رهاوی منسوب
بدان و بالکسر کوچهای بازار که آب که باران از آن روان شود ریاء بالکسر کار برو دیدن مردم
کردن **باب الراء مع الباء** رأب بالفتح و سکون همزه پیوند کردن ظرف و دوختن چیزی راب بالف نایی
کمان باشد کذا فی السامی و کمان بالضم کاف تازی گیاهیست بدبو ربّ بالفتح و تشدید با خداوند

و پرورد کار

ریاء آنکه کسی برای دیدن
مردمان و ملاحظه و ناموس
مواهب

پروردگار و یار و برادر بزرگ و بدین معنی بعضی گفته اند قول حق تعالی فاذهب انت و ربک
ای انت و هارون ارباب جمع و پروردن و نیکو کردن و تمام کردن و فراهم کردن و افزون
کردن و اصلاح آوردن و لازم شدن و اقامت کردن و خداوند شدن و بالضم انگور و انار
و به و مانند آن که بپزند تا غلیظ و انگشت پخ شود ربوب جمع و بالضم و فتح با ده هزار و بسیار شمار
و اندک ربیب پسر زن و پرورده ربائب دختران زن و دایه‌ها و بزها که در خانه پرورده
و بزهای ماده که در خانه نگهدارند برای شیر رباب بالفتح ابر سپید و نام زنیست جمیله معشوقه و
و ساز معروف که می‌نوازند و موضعیست بمکه و کوهیست بمدینه و بالضم موضعیست و بالکسر جماعت
و عشوه و رویح قبایل از عرب که یکجا شده اند ربب بفتحتین آب بسیار و خوش ربرب بفتح هردو را
رمه گاو دشتی رتوب بالضم ثابت و ساکن شدن راتب ثابت و یکجا ایستاده و قرار گرفته
رتب بفتحتین سختی و میانه انگشت وسطی و سبابه و زمین بلند بر آمده و سنگهای که بعض از آن
بلندتر از بعض دیگر باشند رجب بفتحتین ترسیدن و بزرگ داشتن و نام ماهیست ازجا.
جمع و ارجاب بمعنی رودها هم آمده اما مفرد وی یافته نشده رحب بالضم وسعت و فراخی و بالفتح
فراخ و بفتحتین ایوانهای مساجد و خانها و زمینها فراخ جمع رحبه است و نام بدر قبیله ایست از
قبایل همدان رحیب بسیار خوار و رحب الصدر یعنی فراخ سینه و رحایب النجوم یعنی فراخیهای
اطراف زمین رذب بالفتح لازم شدن بچیزی و تنگ داشتن رسوب بالضم ته نشستن چیزی
و فرو رفتن چشم بمغاک و دردهای آب و بول که در ته ظرف نشیند و بالفتح شمشیر که فرو رود در زخم راسب
بته نشیننده و مرد گرانبار و جبل راسب کوه ثابت و بنو راسب قبیله ایست رصب بفتحتین میانه
سبابه و وسطی رضب بالفتح مکیدن آب دهن رضاب بالضم آب دهن و ریزهای مشک و پاره‌های
برف و تگرگ و شکر و کف عسل و شبنمی که بر درخت باشد راضب نوعی از درخت که باران
یکبار فرو ریخته رطب بالفتح تر و شاخ نازک و برنا زکی مرغ و مانند آن و بالضم و ضمتین گیاه
و درخت سبز و بالضم و فتح طا خرمای تر رعب بالضم و بضمتین ترس و ترسانیدن

Copyright © King Saud University